**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه415 – 11/ 12/ 1399 تفصیل بین احکام عقلی و غیر عقلی /اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث درباره جریان استصحاب در احکام شرعی مستکشف از حکم عقل بود. در دیدگاه مرحوم شیخ، استصحاب حکم شرعی مستکشف از حکم عقلی، جاری نیست که این دیدگاه مورد انتقاد متأخرین از ایشان قرار گرفته است. در این جلسه، کلام مرحوم آقای خویی در این زمینه بیان و بررسی می شود.

## مقدّمات کلام مرحوم شیخ از دیدگاه مرحوم خویی

بحث درباره جریان استصحاب در احکام شرعی که از طریق حکم عقل کشف شده، بود. مرحوم آقای خویی اشاره می کند: کلام مرحوم شیخ انصاری درباره عدم جریان استصحاب در احکام شرعی به دست آمده از حکم عقل، مبتنی بر دو مقدمه است:

مقدمه اول، در حکم عقل اهمال راه نداشته باشد.

مقدمه دوم، حکم شرع تابع حکم عقل است و به همان شکلی که حکم عقل است، حکم شرعی نیز به همان شکل است.[[1]](#footnote-1)

### مقدمه اول: راه نداشتن اهمال در حکم عقل

مرحوم نائینی[[2]](#footnote-2) در هر دو مقدمه مناقشه کرده است:

در مقدمه اول، این مناقشه را مطرح کردند که گاه حکم عقل هم جنبه اثباتی دارد و هم جنبه سلبی و گاه حکم عقل تنها جنبه اثباتی دارد به این شکل که عقل، برای موضوعی حکم کرده ولی احتمال می دهد ملاک ثبوتی که حکم تابع آن است، اوسع باشد. به همین دلیل از باب قدر متیقن، حکم می کند ولی احتمال می دهد قیدی که در موضوع اخذ شده، دخالت در حکم نداشته باشد. بنابراین موضوع حکم عقل نسبت به حکم ثبوتی که حکم عقل دائر مدار آن است، می تواند اهمال داشته باشد در حالی که در موضوع اثباتی حکم عقل، اهمال بی معناست.

#### کلام مرحوم خویی: عدم اهمال در احکام عقل عملی

مرحوم آقای خویی این اشکال را وارد ندانسته، توضیح می دهد: این کلام در جایی که مراد از حکم عقل، کشف ملاکات احکام باشد، صحیح است. در اینجا ممکن است عقل انسان در برخی از موارد، نداند ملاک درباره موضوع مقیّد است یا درباره موضوع مطلق؟ در این موارد، عقل از باب قدر متیقن موضوع مقیّد را اخذ کرده، طبق آن حکم می کند. اما در جای خود بیان کردیم: عقل توانایی ندارد ملاکات و مناطات احکام را کشف کند. روایاتی که دال بر «ان دین الله لا یصاب بالعقول» نیز ناظر به همین مطلب است. بنابراین حکم عقلِ مورد بحث، حکم عقل عملی به حسن عدل و قبح ظلم است که در این حکم، اهمالی راه ندارد.

در این باره که آیا عقل می تواند ملاک احکام را کشف کند؟ بحث نمی کنیم. هر چند ممکن است گفته شود: عقل توان کشف ملاک را دارد. بیشتر درباره قسمت دوم فرمایش آقای خویی که مراد از حکم عقلی، حکم عقل در باب تحسین و تقبیح و عقل عملی است، گفتگو می کنیم. ابتدا مقدمه ای بیان می شود.

##### حکم عقل در دیدگاه شهید صدر: تعیین مصادیق برای حسن عدل و قبح ظلم

شهید صدر بحثی دارند که مکرّر به آن اشاره کرده[[3]](#footnote-3) و در بحث حاضر نیز آن را تکرار کرده است.[[4]](#footnote-4) ایشان بیان می کند: این مطلب که مشهور شده، احکام عقل عملی به حسن عدل و قبح ظلم بازگشت می کند، صحیح نیست. حسن عدل و قبح ظلم به صورت قضیه کبروی و کلی، قضیه به شرط محمول است و هیچ نکته خاصی در آن وجود ندارد.

در توضیح باید گفت: عدل، به معنای وضع کل شیء موضعه باشد و حسن، به معنای حکم عقل به قرار گرفتن شیء در جای خودش باشد، العدل حسن به این معنا خواهد بود که وضع الشیء موضعه در موضعش قرار گرفته است. به تعبیری دیگر، عدل اعطاء کل ذی حق حقه است و در مفهوم حق، لزوم اعطاء به صاحب آن، اخذ شده است. پس مهم این است که مصداق عدل و ظلم را عقل درک می کند نه صرف درک قضیه کلی. مثلا عقل درک می کند: برّ الوالدین عدل، اطاعه الله عدل، و این موارد حکم عقل محسوب می شود. پس حکم عقل به معنای تعیین مصداق عدل و ظلم است و العدل حسن و الظلم قبیح تجمیع مصادیق مختلفی است و به این معنا هستند که مصادیق مختلف عدل، حسن است و مصادیق مختلف ظلم، قبیح است.

این مطلب، صحیح به نظر می آید. با توجه به این کلام شهید صدر، کلام مرحوم نائینی بررسی می شود.

##### دیدگاه مختار: امکان حکم عقل از باب قدر متیقن

مرحوم نائینی فرمود: گاه عقل انسان از باب قدر متیقّن بر موضوعی، حکم می کند. به نظر می رسد این سخن در عقل عملی قابل تصویر است. عقل انسان فی الجمله می داند، برّ الوالدین حسن است. اما آیا برّ الوالدین کافر نیز حسن دارد؟ آیا برّ الوالدین فاسق نیز حسن دارد؟ آیا برّ الوالدینی که به فرزند ظالم است، حسن دارد؟ عقل انسان احتمال می دهد برخی از این قیود در حسن برّ والدین دخالت داشته باشد. در نتیجه، در هنگام بیان حسن برّ والدین و قرار دادن آن در قالب قضیه، ممکن است بگوید: برّ والدینی که مسلمان، عادل و غیر ظالم باشند، حسن است. این حکم از باب قدر متقیّن است و همان اهمالی که مرحوم نائینی در بحث حکم عقلی مربوط به مناط و ملاک حکم ذکر کردند، در بحث احکام عقل عملی نیز می توان تصویر کرد و در خارج نیز این تصویر وجود دارد. پس عقل انسان در تشخیص مصداق عدل، در تمام موارد به صورت مطلق حکم نمی کند تا شک در آن راه نداشته باشد. بلکه در برخی از مصادیق شک پیدا می کند و از باب قدر متیقّن، موضوعی را با ویژگی های ثبوتی یا عدمی اخذ می کند. در نتیجه، اهمالی که مرحوم نائینی در حکم عقل کاشف ملاک بیان کرد، در تحسین و تقبیح نیز راه دارد.

بحث درباره مقدمه اول به اتمام رسید.

### مقدمه دوم: تطابق حکم شرعی مستکشف با حکم عقلی

در مقدمه دوم بیان شده بود: عقل حکم را با جمیع قیود درک می کند و حکم شرعی که از حکم عقل درک می شود، دقیقا مطابق با حکم عقلی است.

#### اشکال: امکان اوسع بودن حکم شرعی مستکشف از حکم عقلی

اما ممکن است حکم شرعی، به گونه ای دیگر باشد به خصوص با توجه به این نکته که در باب استصحاب، احراز موضوع به دیدگاه عرف است. فرض کنید عقل انسان به حسن برّ پدر و مادر مسلمان عادل غیر ظالم حکم می کند و به تبع، شرع نیز حکم به وجوب برّ این پدر و مادر می کند. اما ممکن است عرف موضوع را والدین قرار داده، بگوید: پدر و مادر در حالی که مسلمان عادل غیر ظالم باشند، برّ آنها لازم است. حال اگر اسلام از بین برود و پدر و مادر کافر شوند یا عدالت از بین برود و فاسق بشوند، ممکن است عرف بقاء موضوع را احراز کند.

حاج آقا مرتضی حائری بیان کرده: ممکن است برخی از خصوصیات در موضوع بودن موضوع دخالت نداشته باشد اما در ثبوت حکم دخالت داشته باشد به نحوی که در صورت نبود آنها قطع داریم حکم ثابت نیست اما نه از باب نبود موضوع حکم عقل. بلکه موضوع حکم وجود دارد اما قیودی در موضوع حکم وجود دارد که با نبودن آنها قطع به انتفای حکم داریم. مثلا وجوب اطاعت از پدر و مادر، درباره پدر و مادر کافر نیست. چنانچه لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق دلالت می کند وجوب اطاعت پدر و مادر در معصیه خالق وجود ندارد. اما پدر و مادری که امر به کفر و معصیت می کنند، همان پدر و مادر هستند و با امر به کفر، موضوع متفاوت نمی شود.

بنابراین ممکن است در برخی از موارد، موضوع باقی باشد و در صورت کفر پدر و مادر، عرف موضوع را باقی بداند. در این موارد استصحاب جاری است. در نتیجه مجرّد وجود قیودات در موضوعی که عقل حکم به حسن آن می کند، باعث نمی شود در حکم شرع نیز این قیودات اخذ شده باشد. در نتیجه، ممکن است حکم شرع اوسع از حکم عقل باشد.

به تعبیر مرحوم آخوند، حکم شرع ثبوتا تابع حکم عقل است نه اثباتا. به این معنا که ملاکات ثبوتی وجود دارد که عقل حکم می کند هر جا مصلحت و مفسده ملزمه باشد، حکم ثابت است ولی گاهی اوقات، عقل شک در ثبوت مصلحت و مفسده ملزمه غیر مزاحم داشته باشد و به همین دلیل، حکم نکند. اما چون شرع عارف به مصلحت واقعی است، طبق مصلحت واقعی حکم کند. بنابراین مقدمه دومی که از کلام مرحوم شیخ استفاده می شود، چون موضوع احکام عقلی مبیّن است و شک در حکم عقل راه ندارد، در حکم شرع مستکشف از حکم عقل نیز شک راه ندارد، نا تمام است.

مرحوم آقای خویی می فرماید: اشکالی که مرحوم آخوند فرموده و مرحوم نائینی ادامه داده، اشکال صحیحی است. بنابراین استصحاب در احکام شرعی مستند به حکم عقل، جریان دارد و استصحاب به احکام شرعی غیر مستکشف از حکم عقل، اختصاص ندارد.

## تقریب کلام مرحوم شیخ از دیدگاه مرحوم روحانی

مرحوم روحانی در منتقی الاصول، بحث را در چند مرحله طرح کرده است. ایشان چند تقریب برای عدم جریان استصحاب در احکام شرعی مستکشف از حکم عقل بیان کرده اند. ایشان با توجه به اینکه مدار در بقاء موضوع عرف است، این تقریب ها را مندفع دانستند. نکته اخیری که ایشان بر آن تکیه می کند این است که امکان دارد گفته شود: در نظر عرف نیز نمی توان احراز موضوع کرد.

### بیان اول: حیثیت تقییدی بودن قیود در متعلق

ایشان در توضیح می فرماید: حکم عقل مورد بحث، حکم عقل به حسن و قبح است. موضوع حسن و قبح فعل مکلّف است و به متعلّق تکلیف بازگشت دارد نه موضوع تکلیف.

اصطلاح متعلق الحکم و موضوع الحکم که ایشان به کار برده، به اصطلاح مرحوم نائینی است. موضوع حکم چیزی است که مفروض الوجود گرفته شده و با تحقق آن حکم فعلی می شود. متعلق جیزی است که مفروض الوجود نیست و حکم ما را به طرف آن دعوت می کند. مثلا در المستطیع یجب علیه الحج، مستطیع موضوع حکم و حج متعلق حکم است.

ایشان می فرماید: معروض حسن، همیشه متعلق حکم است و در متعلق حکم، تمام قیود در متعلق اخذ می شود و متعلقی که حکم بر آن مترتب می شود، مقید به جمیع خصوصیات و قیود است. در نتیجه، شیءِ موصوف به خصوصیات و فاقد آن، دو شیء مختلف هستند. بنابراین احکام عقلی که به مناط حسن و قبح اجرا شده و موضوعِ آن مقیّد به خصوصیات خاص است، حکم شرعی نیز به تبع آن مقیّد به آن خصوصیات است و موضوع واجد خصوصیات و فاقد خصوصیات، دو موضوع مختلف است و استصحاب جاری نمی شود. ایشان این گونه مثال زده: در الصدق الضار قبیح، صدق به جهت مضرّ بودن قبیح نیست بلکه صدق ضارّ قبیح است. به عبارتی دیگر، خصوصیت حیت تقییدی است نه حیث تعلیلی. بنابراین حکم شرعی مستکشف از حکم عقلی، حرمت صدق ضارّ است بما انه صدق ضارّ.[[5]](#footnote-5)

### بیان دوم: عروض حکم بر احسان و ظلم

بیان دوم ایشان این است که معروض حسن و قبح صدق نیست که بحث شود آیا در حالت ضرر، قبح بر صدق عارض می شود یا در حالت عدم ضرر نیز قبح عارض می شود؟ بلکه معروض حسن و قبح، احسان و ظلم است و حسن احسان و قبح ظلم، تنها احکام عقلی موجود است. پس خود خصوصیت معروض حکم است و نمی توان حکم را در موردی که خصوصیات را دارا نیست، جاری کرد. فرض کنید: در موضوعی به خاطر کذب بودن، حکم به قبح کنیم. حال اگر کلامی در سابق کذب بوده و شک در بقاء آن بر کذب کنیم، استصحاب جاری نیست زیرا استصحاب به مناط کذب بودن بود و نمی توان از حکمی بر موضوع کذب بار شده، حکم مورد مشکوک را به دست آورد.

ایشان هر دو بیان را تام دانسته، کلام شیخ انصاری را ناظر به این دو بیان دانسته است هر چند در کلام شیخ انصاری، اغلاق و اجمال وجود دارد.

#### پیش فرض کلام مرحوم روحانی: تطابق حکم شرعی و عقلی

به نظر می رسد، این دو بیان، پیش فرضی دارد که ایشان مفروض دانسته و مرحوم آقای خویی در همین پیش فرض مناقشه کرده است. اگر در کلام آقای خویی دقت می شود، این دو تقریب، بیان نمی شود.

مرحوم آقای روحانی درباره متعلق بیان کرد: تمام قیودات حیث تقییدی هستند نه حیث تعلیلی. با فرض صحت این کلام – که به نظر، صحیح نیست- دلیلی وجود ندارد که حکم شرعی باید دقیقا مثل حکم شرعی باشد و موضوع حکم شرعی و حکم عقلی مطابق باشند. اشکالی که مرحوم آخوند مطرح کرده و آقایان آن را دنبال کردند، همین است که مجرّد حیث تقییدی بودن قیودات در حکم عقل، اقتضا نمی کند در حکم شرعی مستکشف از حکم عقل، به همین شکل باشد.

در جلسه آینده این بحث تکمیل خواهد شد. در کلام مرحوم آقای خویی درباره امکان عدم تطابق حکم شرعی با حکم عقلی، ریزه کاری هایی وجود دارد که در جلسه آینده در بررسی بیان مرحوم آقای روحانی، به کلام آقای خویی اشاره خواهد شد.

1. [مصباح الاصول، السید أبوالقاسم الخوئی، ج2، ص39.](http://lib.eshia.ir/13046/2/39/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [فوائد الاصول، محقق نایینی، ج4، ص321.](http://lib.eshia.ir/13102/4/321/) [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الاصول، ج 1، ص: 544 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الاصول، ج 5، ص: 226 [↑](#footnote-ref-4)
5. [منتقی الاصول، سید محمد حسینی روحانی، ج6، ص20.](http://lib.eshia.ir/13050/6/20/) [↑](#footnote-ref-5)